

بَدْکارِ نیک فرجام: بینش استوره ای

آرزو اندیشی و آیین گری

استوره یکدست کننده یا مطلق گرا و مطلق ساز است. استوره سر آن دارد که همه چیز را می داند، از آغاز تا فرجام، هرچند هنوز روی نداده باشد!

زیرا همه چیز یک بار در جهان ایزدان و در روز بی آغاز و بی انجام روی داده و پس از آن هر چه روی دهد گرته برداری و بازسازی آن رویداد مینوی ست، و باید .

هر استوره ای آیینهایی (=مناسکی) دارد: که برگزاری آن هم از بایسته ها ست و برگزار کننده را به آرزوهایش می رساند، و هم همان برگزاری آیینها به تنهایی بس است.

یعنی این که برگزار کننده کیست و چه راه و روشی داشته جایی در برآوردن آرزویش ندارد .

شاید سرگذشت افراسیاب در استوره های ایرانی نمونه ای برجسته تر از نمونه های همانند باشد، که مردی ست

سخت بدمنش و همه کردارش از آغاز تا پایان بد و بدی ست و همواره در پی آزار دیگران: ویرانگری و خشک

سازی آنها و سرچشمه ها . با این همه هنگامی که بی چاره شده نیرنگی دیگر ندارد آیینهای پیوسته با ایزدبانوی

آبها، اناهیتا را به جای می آورد، به آرزوی بهبودی روزگارش .

همین، تنها به جای آوردن آیینها. به دیگر سخن، آیین بر همه چیز سایه می افکند و چیره می شود. می توان

گمان برد که از همین است که بسا از استوره ها دیرگاهی ست از یادها رفته، ولی آیینهای آنها همچنان برجا

ست و برگزار می شود، همچون استورهء سیاوش و آیین سووشون. آیین سووشون آرزوی تر سالی و کشت و کار

پر و پیمان در خود دارد .

اینک بینشی که در چارچوبی چنین می اندیشد و از درون چنان بینشی به جهان و کار جهان می نگرد، ساز و

کاری (=مکانیسمی) همسان دارد. همان نمایه / ظواهر را ساختن و پرداختن بسنده اش می نماید، به آرزوهایش

می رساندش.

برگزاری آیینها هرچند استوره هایشان از یاد رفته باشد کاری ست همچنان «مقدس»، پس این یا کار «شگون»

دارد، یا ندارد، نشانه و یادکردی ست نرم از آن تقدس.